



رولاند توپور

طرح

دانشجوی دکتری زبان شناسی

## کم شدن وزن چانه‌های نان و ریشه‌شناسی یک اصطلاح انگلیسی

مسعود مشیدی

دانشجوی دکتری زبان شناسی

بعد از مدت‌ها صحبت رسانه‌ای در خصوص افزایش قیمت نان و نهایتاً براساس مصوبه ستاد تنظیم بازار قرار بود افزایش ۱۵صدر قیمت نان از اول آذرماه اجرا شود، اما اعلام نشدن قیمت‌های جدید به ناخواهان اجرای آن را به تأخیر انداخت و سرانجام رئیس اتاق اصناف از توقف این طرح خبر داد و درست آخر به دستور رئیس جمهوری محترم این طرح فعلاً متوقف شد.

در ماجرای تولید نان، ناخواهان از افزایش هزینه‌های تولید گله‌ممنند. به اعتقاد این عواملی از جمله افزایش نرخ حقوق و دستمزد، هزینه‌های سوخت و اجاره مغازه کار ناخواهی و ناوaha را بار کود و بعضاً با زیان مواجه کرده است. به همین دلیل آنها خواستار افزایش قیمت نان هستند. البته در مواردی برخی ناخواهان این قیمت را به‌طور خودسر افزایش داده و با وزن چانه‌ها را کم کرده‌اند تا هزینه‌های اضافه را جبران کنند. در سوی دیگر این ماجرا مصرف‌کننده‌ها قرار دارند که معمولاً از کیفیت و قیمت نان راضی نیستند. اگر افزایش قیمت این کالای حیاتی اعمال شود سفره خیلی از هموطنان ما که نان جزء ثابت وعده‌های غذایی آنهاست از آنچه بود تهی تر خواهد شد و باز هم والدین کم‌درآمد جامعه، شرم‌ندانه نگاه پرشنگر کودکان خود خواهند شد که چرا سفرشان خالی‌تر از قبل شده است؟ شاید قشر متوسط و مرفه جامعه این افزایش قیمت را چندان حس نکنند زیرا که سفره آنها معمولاً رنگین‌تر از آن است که کمبود نان خللی در آن ایجاد کند اما در خصوص روستاییان و قشر کم‌درآمد جامعه که بعضاً جزء خانواده‌های پرجمعیت هستند و نان باکیفیت و قیمت مناسب برای آنان در حکم قوت لایموت و نیاز ضروری روزانه است اوضاع به‌گونه دیگری است. با افزایش قیمت نان، قطعاًسبد غذایی این اقشار ضعیف کوچک‌تر خواهد شد و آنها جایگزینی برای تأمین این نیاز حداقلی خود نخواهند داشت و نهایتاً امنیت غذایی آنها به خطر خواهد افتاد.

با لحاظ این شرایط به نظر می‌رسد از یک سو دولت محترم باید تدابیری را برای حمایت از ناخواهان اتخاذ کند تا مانع ضرردهی و آسیب به این صنف محترم و درحمتکش شود و از سوی دیگر ستاد تنظیم بازار باید راهکارهایی را برای افزایش کیفیت نان،

دک

## خاقانی و نظامی در «سفینه تبریز»

تازه‌ترین شماره دو فصلنامه «سفینه تبریز» در موضوع تخصصی ادبیات و تاریخ آذربایجان، به مدیریتستولی و سردبیری محمدطاهری خسروشاهی باآثاری از محمدرضاشفیعی کدکنی،محمدعلی موحد،اصغر دادبه،سیدمحمودعالی،رحیم،رئیس‌نیا،محمدالدین کیوانی،مهدی نوریان،منصور ثروت، میرجلال‌الدین کزازی، ضیاء موحد، محمد رضا ترکی، بهرام پروین گنابادی، احمد تمیم‌داری، مریم مشرف و... منتشر شد. در بخش پژوهش‌های ادبی و تاریخی تک‌نگاری‌هایی از حسن انوری، محمود عابدی، باقر صدری‌نیا، مسعود جعفری، سعید جلالی، کامیار عابدی و مهدی نوزمحمدی آمده‌است. در ادامه پرونده‌هایی درباره خاقانی شروانی و خاقانی پژوهان فقید آذربایجان (نقار کندی و عباس ماهیار)، درباره نظامی گنجه‌ای، نظامی، در مکتب تبریز و یادکرد بهروز گرونیان، نظامی پژوه فقید آذربایجان، درباره مهستی گنجه‌ای، درباره گلشن راز شیخ محمود شبستری، درباره میرزا یوسف اعتماسی و درباره قهوه‌خانه در تبریز دارد. شماره ۲ مجله سفینه تبریز، در ۴۱۰ صفحه و به قیمت ۲۵ هزار تومان نشر یافته‌است.

### جامعه‌فردا

روزنامه صبح ایران

دوشنبه ۴ دی ۱۳۹۶

سال اول، شماره ۴۵

Culture@Jameefarda.com

## خنک آنکه پند پدر کرد یاد

به‌فرخندگی نودوسومین زادروز «محمدابراهیم باستانی. پاریزی»

سید جواد میر هاشمی

مستندساز و پژوهشگر



مازاد تکتب فی‌التاریخ مجتهدا

حتی‌را ینتک فی‌التاریخ مکتوبیا «نوشتی و نوشتی و هم‌چنان در تاریخ کوشیده نوشتی، تا امروز که خودت را در تاریخ نوشته می‌بینم.»

و این بیتی است از ابن‌درید مولف «جَمْهَرَةاللُّغَة» از مشهورترین فرهنگ‌های لغت در زبان عربی، که در رثای مرگ پیر فرهنگ ایران و شیخ‌المشایخ اهل تاریخ، ابوجعفر محمد جریر طبری سرود. در زادروز فرزند کوچک‌هفت‌پسج تاریخ دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، باید از ابن‌درید اجازه بخواهم این بیت را وصف باستانی پاریزی به‌کار ببریم، چراکه غیبتش ثلثمه‌جبران‌ناپذیر است: إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ لَمَّ فِي الْإِسْلَامِ ثَلْمَةٌ لَا تَسُدُّهَا شَيْءٌ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وقتی عالمی فقیه، فوت کند در اسلام، خنه و حفره‌ای ایجاد می‌شود که هیچ چیزی نمی‌تواند جای آن را پر کند.

تاریخ گواهی خواهد داد زیر این هفت آسمان، مادر گیتی همچو

طبری‌ها و باستانی پاریزی‌ها نخواهد رایید. هر چند استاد باور داشت زمین از حجت خدا هرگز تهی نخواهد شد.

از عزیزان رفته‌ها شد تهی این خاکدان

یک تن از آیندگان نگرفت جای رفتگان
**روایت پسین:** چند ساعتی از فیلمبرداری گذشته بود و هیچ‌گاه نمی‌گفت پس است یا خسته شده‌ام! گفتم: استاد آخرین سوال را بپرسم و رفع زحمت کنم، خندید و گفت: کدامین آخرین سوال، چندمین آخرین سوال؟

پرسیدم: آیا تاریخ تلخ است!

استاد مسئول میل کردن قهوه بودند (به‌عمد قهوه آورده بودیم) تعجب کرد: چرا این را می‌پرسی؟ عرض کردم: تاریخ و تلخ هر دو در حروف ابتدایی و پایانی مشترک هستند و تاریخ و تأخیر در حروف مشترک. لبخندی زد که حاشیه نرو و اصل را بپرس هر چند خسته بودند.

پرسیدم در دست است که شما تاریخ تلخ را مانند قهوه شیرین می‌کنید و به مردم می‌دهید تا آن را با جان و دل بنوشند؟

مهربانانه پاسخ داد: مگر قهوه تلخ را نمی‌شود خورد، من کمی به این قهوه شکر می‌زنم تا مزه بهتری داشته باشد (قهوه‌اش را خورد) من با مثل و حکمت و دانستان سعی می‌کنم تاریخ راه‌همه‌خوان کنم. کسی دیگری هم همین نظر را درباره کتاب‌هایم دارد.

ای کاش گروه تاریخ دانشکده ادبیات

و علوم انسانی دانشگاه قبول می‌کرد

تا دانشجوی تاریخ رساله‌اش را به

موضوع شعر و ضرب‌المثل در آثار

باستانی پاریزی اختصاص دهد تا شاید

خاطره بازی

بتوان به شش‌کله تاریخ‌نویسی با شیر و شکر ایشان پی برد. هر چند افهام و اوهام در این کوتاه‌نوشت از بیان کنه‌مطلب قاصر است، اما می‌توان یادآور شد، می‌شود نگاه دیگر گونی به شاعر «یاد و یادبود» داشت. اگر هم روش تاریخ‌نویسی ایشان در دانشگاه تدریس شود زهی سعادت.

**روایت بازمانده:** کسانی که افتخار شاگردی آن دانشی مرد را داشته‌اند خوب به‌خاطر دارند اولین جلسه کلاس درس استاد با بیتی از پیر روشندل آدم‌الشعرا ردی‌کی آغاز می‌شد.

هر که نامخت از گذشت روزگار

باور داشت با این بیت رودکی:
اولاترین درس را به همه تاریخ‌شناسان و تاریخ‌نویسان و تاریخ‌بازان و بالاخره تاریخ‌خوانان داده است. و ای کاش این سروده رودکی بر احکام دولتمردان می‌نشست تا از تاریخ‌پند بگیرند چرا که در درس تاریخ باستانی، تاریخ را برای عبرت باید خواند و آموخت.

مگر نه اینکه حکیم طوس فرمود: لب پیر با پند نیکوتر است یا ناصر خسرو می‌گوید: از عطای پند بر تر نیست در عالم عطا.

**انجامه:** گویند بزریگی برای قبول پیشنهاد صدارت به دیوان حافظ شیرین سخن نقالی می‌زند؛ بشنو که پند پیران هیبت‌زبان نباشد.» نزد پیر شهر می‌رود تا نصیحت پیر بشنود و شنید «چنان نکن که بگویند خدا پدرش را بیامزد.»

شامدان شد که این دعای خیر است پرس قبول وزارت کنم و ردای صدارت بر تن. پیر بختنید که پشت بر قبله نماز می‌خوانی مرد تاجر؟ پدر طرار‌ت خوب نصیحت کرده، که پند پیران بشنو و عمل نکن!

به نزدیک من شیرو را هنر

به از فاسق پارسا پیرهن

سعدی

مرد تاجر خندید و گفت «آری خوب پندی بود. من اگر بر مسند وزارت بنشینم پدرم به جای طراری شهره به طره طرار می‌شود.

تا غمزه خونخوار تو با ما چه کند

تا طره طرار تو با ما چه کند»

کتاب نخواندن مادر عصر حاضر و پند نگرفتن مسن از دیروز و مصداق همین مثل است برای استنساخ مورخین که فلان و بهمان سطر کتابت کنایه به فدوی بوده است؟ «بدبخت اگر مسجد آذینه بسازد از بخت بدش یا سقف فرو ریزد و یا قبله کج آید خوشبخت اگر خیمه‌زند بر سر کوهی از بخت خوشش از سر کو چشمه آید.»

**یادبود «محمدابراهیم باستانی پاریزی» همسراه با اجرای ارکستر ملی ایران، امروز ساعت ۱۵:۳۰ در تالار فردوسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران برگزار می‌شود.**



عکس: امید طاری فرد

یادبود

## نایب‌السلطنه مترجم

در باره «ابوالقاسم ناصر‌الملک» که امروز نودمین سالگرد درگذشت اوست

حجت زمانی

پژوهشگر تاریخ معاصر

عصر مشروطه، عصر خیز بلند ایرانیان به‌سوی تجدید بود. این تجدد چهره‌های گوناگونی داشت. یکی از این چهره‌ها که در چند زمینه در تاریخ تجدد ایران نقش داشته است، ابوالقاسم قزاق‌لو، ملقب به فرنگ‌خان و خانواده‌ای اشرافی به دنیا آمد. پدر بزرگش محمودخان ناصرالملک در سفر نودناصرالدین‌شاه‌به فرنگ از ملزمین رباب بود و نوازش را نیز با خود برد. ابوالقاسم ناصرالملک، که در این زمان جوانی بود ۲۲ ساله، در انگلیس ماند؛ ۹ ماه آموزش یونانی، لاتین و انگلیسی دید و سال ۱۸۷۹ توناست در امتحان ورودی کالج بیلیل (Balliol) آکسفورد پذیرفته شود. او که پیش از این در تهران زیر نظر ابوالحسن جلوه، فلسفه و زیر نظر سیدمحمدعلی قاننی ریاضیات آموخته بود و در تحصیل استعداد خوبی از خود نشان داده بود، در این کالج زیر نظر بنجمن جاولت به تحصیل پرداخت و در آکسفورد تحصیلات خود را در زمینه

فارسی و عربی بهبود بخشید و به‌ویژه در لاتین و یونانی مهارت یافت؛ طوری‌که چهار سال بعد از ورود به کالج، آثار اصلی افلاطون، توکودیدس و ویرژیل را به‌راحتی می‌خواند. آکسفورد از جهت دیگری هم برای ناصرالملک مفید بود؛ وی با دولتمردانی چون سیسیل اسپرینگ رایس، سرسردارد گری و جورج کرزن دوستی‌ای به‌درازای عمر بنیانهاد. این دوستی‌ها بعدها در ایران سه کمک او آمد و در مهمانی‌های استادش جاولت با ادیبانی چون سوثینبرن، تنیس و اسکار وایلد آشناشد. ملکم‌خان وزیر مختار وقت ایران در لندن، در این وقت حامی ناصرالملک جوان شد و او را برای بست‌های وزارتی پیشنهاد داد. وی پس از گرفتن مدرک خود در سال ۱۸۸۲ مدت کوتاهی نیز در مدرسه علوم سیاسی پاریس آموزش دید.

وی پس از بازگشت به ایران به‌مناصب گوناگونی رسید. مترجم ناصرالدین‌شاه، وزیر مالیه در چند کابینه در دوره مظفرالدین‌شاه، والی کردستان، ریاست‌وزرا در دوره محمدعلی‌شاه و نایب‌السلطنت در دوره احمدشاه از جمله این مناصب بودند. وی در کسوت وزارت مالیه اصلاحات بسیار زیادی در امور مالی و اقتصادی انجام داد و در دوران ریاست وزرای نیز این اصلاحات را تا حدی ادامه داد. وی در دوره



نقاشی رنگ روغن روی بوم، اثر کامال الملک، ۱۳۹۰ خورشیدی

اسکار وایلد نیز در این آشنایی احتمالی تأثیر نبوده است. او می‌داند که اعتنا به هنر نمایش در ایران می‌تواند در زمینه‌های دیگر نیز کشور را از نقادهد. «تللوی مغربی» در همان دوران چاپ شد و حتی در سال ۱۳۰۹ یا ۱۳۱۱ روی صحنه هم رفت اما بازگان ونیزی مدت‌ها چاپ‌نشده باقی ماند تا اینکه به‌اهتمام نوه مترجم، فریدون علاء و نشر نیلوفر، تقریباً ۹۰ سال پس از کتابت، در تهران چاپ شد. نشر نیلوفر چاپ‌دهی‌گر از «تللوی مغربی» را نیز ارائه کرده و نشر فردا نیز این ترجمه را سال ۱۳۹۳ با چاپ کرده است. وی جزاین دو نمایشنامه کتاب «تاریخ نادرشاه» از جیمز فریزر را نیز ترجمه کرده است که آن نیز چندین بار منتشر شده‌است.

روایت یک تصویر

## روایت آنتوان خان از مردم معمولی ایران

رضا سلیمان نوری

روزنامه‌نگار



عکاسی از جمله فنون هنری است که ورود آن به هر کشوری داستان‌های خاص خود را به‌دنبال داشته است. این «هنرفن» در ایران هم بدون حاشیه با نگذاشته و گسترش آن هم بدون حاشیه نبوده است. کافی است که ببانید یکی از نخستین عکاسان ایران شخص حضرت اجل، سلطان صاحب‌قران ناصرالدین‌شاه قاجار بوده تا خود بخوانید حدیث مفصل از این مجسمل‌البته در این بین افرادی هم از نخستین فعالان این هنر فن در ایران بودند که هر کدام از آثار باقی مانده از آنها دنیایی اطلاعات و سخن در اختیار نه‌تنها پژوهشگران بلکه بازدیدکنندگان عادی قرار می‌دهد. شاید برجسته‌ترین این افراد، کسی جز آنتوان سوروگین به لفظ ما ایرانیان و آنتوان سورویگین به روایت گرجیان نباشد. مردی چند ملیتی که هر چند پدرش روس و مادرش گرجی بود اما سال ۱۲۱۹ خورشیدی در ایران به دنیا آمد. آن هم در سفارت روسیه؛ چون پدرش یعنی واسیلی سوروگین خاورشناس و دیپلمات سفارت روسیه تزاری در تهران بود و شاید همین امر بود که باعث شد آنتوان چند ملیتی سال‌های صحت خود را در محکمات ایران شود و به یکی از دوستداران و ستایشگران ایران و ایرانیان تبدیل

به قول مردم گفنتی ۴۲/

## فیل بالای نردبان دیدنی است

جواد مجابی

نویسنده و شاعر



● «یکی از بام افتاد، دیگری را گردن شکست.» پس بر هر دیگری واجب‌است که هنگام عبور از کنار کوچه، سقوط‌کنندگان از با‌ها را بیاید یا دستکم جاخالی دادن بلد باشد که هر کسی مسئول گردن خودش باشد و لاغیر.

● «هن از توبله‌ترم تو تا من احمق‌تری / یکی باید که‌مان هر دو به زندان بر د.» البته یکی پیدا شد عبدالرزاق و دوستش را به محکمه برد. شخصی آورنده را به حبس انداختند، چون دوست عبدالرزاق، خود قاضی شهر بود.

● این مثل را خواندم «یکی را که دیدی به چاه افتاده، یکی لگد هم بز بن به روش.» از قساوت گوینده تعجب کردم. بعد یادم آمد که گاهی خودمان هم این کار را می‌کنیم اما برای این کار دلیل محکمه‌پسند تراشیده‌ایم.

● «تان و یخ اختراع ماست اما مزه ندارد.» اصلا این مثل ربطی به نویسندگانی ندارد که اولین کتاب خود را به این قصد می‌نویسند که حتماً نویل را ببرند وقتی به مراد خود نمی‌رسند می‌گویند از اول می‌دانسته‌اند نویل هم دستخوش سیاست‌بازی است. ایضاً این مثل ربطی ندارد به معتقدان آن مکتب که همگان را به خود می‌خوانند.

● خانه‌مان پر بود از خوشبوایندان، یک دسته مهمان غریبه هم رسید. جانبود و پول نبود و غذا نبود، اما با هم کنار آمدند و تقریباً به همه‌ها بدگذشت، در همین اثنا بازم مهمان رسید: «کم‌بودن و پری، یکی هم از دیوار پرید.»

● «راه باریک و شیب تاریک.» گورانه و با احتیاط رفتیم، اما راه از گردنه و لب دره بود تا افتادیم به ایسن وضع، که راه باریک بود و روز تاریک. راه باریک را می‌شد کاری کرد، اما روز تاریک با ما کاری کرد که میرس!

● «چوب به دست خرس دادن آسان است و پس گرفتن مشکل» در این غوغای شهری که نمی‌شود خرس را ببینی و چوب به دستش بدهی یا ندهی، اما چوبی را که دستت داده‌اند بگذار توی خانه، بعد بیا توی کوچه و خیابان.

● «عفران که زیاد شد به خورد خر می‌دهند» خوش به حال این خر معطرایی خود نیست خنده‌خرکی بعضی‌ها.

● «فیل بالای نردبان بردن دیدنی است» حالا معلوم نیست مریب سبیرک فیل را برده است بالای نردبان، یا خودش جسد از عوالم سیرک و این حرف‌ها، دوست داشته‌برود آن بالا بالا‌ها. شاید فیل به متافیزیک علاقه داشته.

● البته نردبان متافیزیک چندان استحکام ندارد که فیزیک‌فیل را تحمل کند. باید این نردبان را از جلوت ببینیم.

● «چرا اندینا نشود خراب که گر به هم می‌خورد شراب.»